



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۴/۰۷



محمد محق

آیا کرونا رحمت الهی است؟ (این یادداشت برای اهل مطالعه است)

در روزهای اخیر، و به تاثیر از هول و هراس برخاسته از گسترش ویروس کرونا، گفتگوهایی از منظر مذهبی به میان آمده است در باره این که آیا کرونا رحمت الهی است یا عذاب او؟ گشودن این مبحث از حیث تئوریک مهم است، زیرا راهی باز می کند به پالایش برداشت ها در این زمینه.

برای این پرسش که آیا کرونا رحمت الهی است یا عذاب او، در حقیقت، پاسخ راحت و قاطعی وجود ندارد، و دست کم سه پاسخ متفاوت برای آن می توان ارائه کرد، و هر پاسخ به مبانی و پیش فرض های کلامی مختلفی تکیه دارد که مبنای سه دیدگاه مختلف بوده است، دیدگاه اشعری-سلفی، دیدگاه حنفی-اعتزالی، و دیدگاه عرفانی-فلسفی همراستا با برخی برداشت های علمی مدرن. در زیر، این سه دیدگاه توضیح داده می شود.

دیدگاه اشعری-سلفی:

دیدگاه اشعری-سلفی که به عقلانیت خودبنیاد و مستقل از متن مقدس باور ندارد، نه به افعال آدمی و نه به پدیده های طبیعی حسن و قبح ذاتی معتقد است. از این دیدگاه، کرونا برای مسلمانان رحمت الهی و برای کافران عذاب الهی دانسته می شود. عمده استناد این دیدگاه به آیات ظنی الدلاله یا روایات ظنی الثبوت است، روایاتی که هرچند از نظر جریان اهل حدیث احادیث صحیح شناخته می شوند، اما از نظر عالمان فقه و اصول به آن ها روایات آحاد و ظنی الثبوت گفته می شود، یعنی نسبت آن ها به پیامبر اسلام (ص) در حد احتمال است و نه یقین، همچنان که احتمال دارد این روایت ها پسان ها ساخته شده و به ایشان نسبت داده شده باشد.

یکی از این روایت ها، با عبارات مختلفی در برخی از صحاح سته نقل شده، بدین مضمون: *إن هذا الوباء. {او} ان هذا الطاعون {او} ان هذا الوجع {او} ان هذا السقم رجز {او} عذاب أرسل {او} سلط {او} عذب {او} أهلك به بعض الأقسام {او} علی بنی اسرائیل {او} علی من قبلکم... یعنی این وبا یا این طاعون یا این درد، یا این بیماری، یا این عذاب بر کسانی پیش از شما، یا بر مردمانی پیش از شما، و یا بر بنی اسرائیل، فرود آمد، یا مسلط کرده شد، یا بدان هلاک شدند، پس اگر شنیدید که در سرزمینی وجود دارد به آنجا نروید، و اگر در جایی که بودید پیدا شده بود از آنجا خارج نشوید.*

و در روایت دیگری آمده است:

"أَنَّكَ كَانَ عَذَابًا يَعْثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، فَلَيْسَ مِنْ عَذَابِ يَفْعُ الطَّاعُونَ، فِيمَكْتُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا، يَغْلُمُ أَنَّهُ لَنْ يَصِيبَهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ، إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ"

"طاعون عذابی است که خداوند آن را بر هر که بخواهد می فرستد، اما خداوند آن را رحمتی برای مؤمنان گردانیده است. بنابراین هیچ بنده ای نیست که به طاعون گرفتار شود، سپس در شهر خویش بماند و صبر کند، و باور داشته باشد که جز آن چه خدا برایش مقدر کرده هرگز دامنش را نمی گیرد، مگر این که به او پاداشی داده می شود مثل پاداش شهید."

بنا به برداشت اشعری-سلفی از این روایت ها، بیماری های واگیردار رحمت خدا برای مومنان، البته منظورشان تنها مسلمانان، است و عذاب الهی برای کافران، و به گفته بعضی شان، همچنان، برای فاسقان است، البته فاسق با معیار هایی که آنان در ذهن دارند.

در دیدگاه اشعری-سلفی، پدیده ها در ذات خود بی خاصیت هستند، و پس از آن که حکمی شرعی به آن ها تعلق گرفت ماهیت خوب یا بد پیدا می کنند. یعنی وبا در ذات خود بی خاصیت است، نه خوب و نه بد، همچنان زلزله، طوفان، قحطی، خشک سالی، و دیگر مصیبت ها، در ذات خود نه خوب هستند و نه بد، نه نعمت هستند و نه مصیبت، بلکه بستگی دارد که این ها دامن گیر چه کسانی بشوند، و آن کسان از نظر شرعی چه حکمی داشته باشند، آن گاه ماهیت این پدیده ها مشخص می گردد. اگر دامن گیر مومن/مسلمان بشوند خوب و رحمت هستند، و اگر دامن گیر کافر/فاسق بشوند بد و عذاب هستند. در این دیدگاه، تفکیکی میان امر سبجکتیو و آبجکتیو نشده و ماهیت ذاتی پدیده ها مانند حسن

و قبح ذاتی افعال نادیده گرفته می‌شود. امر سبجکتیو آن است که در درون ذهن و باور ما چه تصویری از آن وجود داشته باشد و آبجکتیو آن است که جدا از تصورات یا برداشت‌های ما، در عالم واقع چه اتفاقی می‌افتد. دیدگاه حنفی-معتزلی:

در مقابل دیدگاه سلفی-اشعری، دیدگاه حنفی/ماتریدی-اعتزالی قرار دارد که بر اساس آن، آفرینش جهان هستی از سوی خداوند بر مبنای قوانین ثابتی صورت گرفته و این قوانین ثابت به نام سنت‌های الهی شناخته می‌شوند، و طبق این قوانین پدیده‌ها در ذات خود به خوب و بد تقسیم می‌شوند، مثلاً درد و رنج و ماتم در ذات خود ناگوار و بد هستند، و خوشی و خرسندی و خرمی در ذات خود گوارا و نعمت به شمار می‌روند. البته ممکن است در حالات استثنایی چنین نباشند، اما باید میان اصل و استثنا فرق نهاد. به همین قیاس، افعال آدمی نیز به حسن و قبح ذاتی قابل تقسیم هستند، و این افعال پیش از این‌که اساساً اتفاق بیفتند، از نظر اخلاقی ماهیت مشخصی دارند، مثلاً، قتل، دروغ، دزدی و مانند این‌ها در ذات خود زشت هستند، و به عکس، خیرخواهی، ترحم و کمک‌رسانی و مانند این‌ها، نیز، پیش از این‌که حتی به دست آدمی انجام شوند، در ذات خود نیک هستند. از این رو، انسان‌ها اخلاقاً مکلف هستند که کارهای نیک را انجام بدهند حتی اگر شریعت نگفته باشد، و از کارهای بد باید اجتناب کنند، حتی اگر معنی شرعی در باره آن‌ها وجود نداشته باشد. یعنی لازم نیست که در باره قتل و سرقت و مانند این‌ها منتظر بمانیم تا آیت یا حدیثی وارد شود، بلکه به محض تشخیص عقلی، حکم اخلاقی آن‌ها و مکلفیت اخلاقی ما معین و مقرر می‌گردد. از این رو، امام ابوحنیفه (رح) معتقد بود که اگر خداوند پیامبری هم نمی‌فرستاد بر مردم، از طریق عقل‌شان، واجب بود که خدا را بشناسند. یعنی او به وجوب عقلی باور داشت، و این جمله از اوست: "لو لم یبعث الله للناس رسولا لوجب علیهم معرفه بعقولهم". دیدگاه وجوب عقلی یکی از بنیادهای تفکر جریان‌های عقل‌گرای مسلمانان از زمان امام ابوحنیفه تا به عقل‌گرایان معاصر مسلمان بوده است. بر اساس همین وجوب عقلی، معتزله معتقد بودند که ارزش‌های جهان‌شمول مانند عدالت از اعتبار ذاتی برخوردارند و حتی بر خداوند هم واجب است که به آن پای‌بند باشد و او حق ندارد ظلم کند، و چنان‌چه ظلمی بکند اعتبار خدایی‌اش ساقط می‌شود. آنان به آیات و احادیثی نیز در این باب استناد می‌کردند، مثلاً این حدیث قدسی: "یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی فلا تظالموا" یعنی ای بندگان، من ظلم را بر خود حرام کرده‌ام، شما هم در میان خود مرتکب ظلم نشوید. با قیاس بر این قاعده، پدیده‌های طبیعی مانند وبا در ذات خود بد/شر هستند چنان‌که پدیده‌های دیگر مانند آبادانی، سرسبزی و باروری خوب/خیر هستند. این پدیده‌های شر ممکن است در حالت‌های استثنایی خاصی کارکرد مثبت داشته باشند، مانند زهری که مثلاً برای تداوی استفاده شود.

عقل‌گرایان مسلمان، مانند احناف و معتزله، در پاسخ به اشاعره و اهل‌حدیث/سلفی‌ها در توجیه روایاتی که در باره وبا بدان‌ها استناد کرده‌اند می‌گویند، که اگر حتی فرض را بر درستی و اعتبار آن روایات ظنی بگذاریم، خیر/رحمت بودن وبا در ذات آن نیست، بلکه در رفتار شایسته انسان در برابر این پدیده است. رفتار شایسته در این موقعیت، چنان‌که در آن روایت آمده، این است که وقتی آن وبا در منطقه‌ای پیدا شد از رفتن به آن خودداری کنند، و این یعنی راه وقایه را در پیش بگیرند، و وقایه در ذات خود خیر/رحمت است، و اگر سبک‌سری و حماقت کنند و به منطقه و بازده بروند خود را با دست خود به هلاکت انداخته و مرتکب قتل نفس شده‌اند و اگر حتی مومن/مسلمان هم باشند وبا در این حالت برای آنان رحمت خدا نیست بلکه در حکم عذاب خداست.

اما اگر در منطقه‌ای بودند که وبا پیدا شده بود، نباید از آن‌جا خارج شده و به منطقه‌ای بروند که هنوز آلوده نشده است، تا جان مردم دیگر به خطر نیفتد (مثل بازگشت افراد آلوده به کرونا از ایران به افغانستان در روزهای اخیر) زیرا بردن وبا با خود به سرزمینی دیگر شر/عذاب است و کسانی که این کار را می‌کنند عمل‌شان ذاتاً بد و نارواست. اما اگر کسانی با ماندن در منطقه وبا زده، به خطر مواجه شدند و فرضاً در اثر ابتلا به آن مردند، چونکه کارشان به دلیل شکیبایی و از خودگذری برای حفظ جان دیگران نیک است، پاداش صبر خود را در نزد خداوند دریافت کرده و حکم شهید را پیدا می‌کنند، زیرا با قبول خطر برای خود به حفظ جان مردمان مناطق پاک‌مانده از وبا کمک کرده‌اند، و این عمل‌شان ذاتاً نیک است، و در نتیجه مستحق رحمت خدا می‌شوند.

این دو دیدگاه، که یکی ظاهرگراست و دیگری عقل‌گرا، مربوط به دو جریان عمده کلامی در تاریخ اسلام است که در میان اهل سنت، دیدگاه نخست را اشاعره و سلفی‌ها نمایندگی می‌کنند و دیدگاه دوم را احناف و معتزله، و در میان اهل تشیع دیدگاه نخست را اخباری‌ها و دیدگاه دوم را اصولی‌ها. هر دو دیدگاه کلامی یاد شده بر پایه کلامی مشترکی استوارند که عبارت است از پیش‌فرض خدای متشخص و انسان‌وار، خدایی که برای هر امر جزئی و کلی طرح و نقشه‌ای دارد و در پس هر برنامه‌ریزی دلایلی در نظر گرفته است. البته درجه تنزیه در دیدگاه حنفی-معتزلی به مراتب قوی‌تر از دیدگاه اشعری-سلفی است، همچنان‌که دیدگاه اشعری در مقایسه با دیدگاه سلفی، به درجاتی، گرایش بیشتری به تنزیه دارد، اما تمام این‌ها در اصل پیش‌فرض خدای انسان‌وار مشترک هستند.

دیدگاه عرفانی-فلسفی:

اما افزون بر دو دیدگاه کلامی گذشته، دیدگاه سومی نیز وجود دارد که دیدگاهی عرفانی-فلسفی است، دیدگاهی که از تصور انسان‌وار از خدا تا بی‌نهایت فاصله گرفته و تنزیه مطلق و بی‌حد و مرز او را مبنا قرار می‌دهد. اگر این

دیدگاه را مبنای تحلیل قرار بدهیم، پدیده‌های جهان هستی معنایی یکسره متفاوت پیدا می‌کنند، و صورت مسئله از بنیاد دگرگون می‌شود، و در آن صورت، پدیده‌هایی از قبیل وبای کرونا کلا از دایره رحمت و عذاب بیرون می‌شوند. در میان مسلمانان کسانی مانند ابن عربی و عین القضات، و فخر الدین عراقی و بیدل و ملا صدرا، و کسانی دیگر، و در میان نامسلمانان کسانی مانند اسپینوزا به این دیدگاه گرایش داشته‌اند، و در میان جریان‌های علمی مدرن دیدگاه مکانیک کوانتوم در فهم پدیده‌های هستی به این دیدگاه شباهت پیدا می‌کند، و از این رو امروزه بحث‌هایی در باره ارتباط عرفان و فیزیک مدرن به میان آمده است.

طبق این دیدگاه عرفانی-فلسفی، خداوند یا امر قدسی در مرتبتی بی‌چون قرار دارد و فوق تمام تعینات است، و او در مرتبت تنزه مطلق بالاتر از تمام صفات و مشخصات، حتی احدیت و وحدانیت، قرار می‌گیرد، و صفاتی که بر زبان ادیان به وی نسبت داده شده است متعلق به مرتبه تجلیات فروتر است که رنگ تعیین به خود می‌گیرد. او در مرحله این تجلیات به این صفات متصف می‌شود. او در مرتبت تنزه مطلق متعالی‌تر از این است که به صفات قابل توصیف در دستگاه معرفتی بشر بگنجد، و از این رو نسبت دادن خلق و رزق و امر و نهی و حتی رحمت و عذاب و هر چه از این قبیل است به او، نه از باب حقیقت بلکه از باب مجاز و برای تقریب ذهن است تا برای کسانی که از درک مجردات و متعالیات عاجز هستند قابل فهم و ادراک شود. یعنی استعاره‌هایی‌اند که ذهن‌های نارسا را کمک می‌کنند تا نسبتی با امر الهی برقرار کنند و درجه ارتباط با آن بر روی شان کاملاً مسدود نگردد.

طبق این نظریه، افعالی که به خداوند نسبت داده می‌شود در حقیقت بازتاب اعمال آدمی است که در اثر چگونگی تعامل با تجلیات/سنت‌های او رنگ‌های مختلف به خود می‌گیرند. مثلاً برای تشبیه، خورشید پیوسته نور می‌افشاند و حرارت تولید می‌کند، وقتی آدمی خود را در معرض آن نور و حرارت قرار می‌دهد و جلدش می‌سوزد می‌گوید خورشید جلد مرا سوزاند، حال آن‌که خورشید کاری مشخص در حق او نکرده است، بلکه تشعشعات و پرتوهای خورشیدی بخشی از کارکرد ذاتی آن هستند، و این آدمی بوده است که خود را در معرض آن قرار داده و سبب سوختگی شده است.

طبق این دیدگاه، تجلیات خداوند در سرتاسر پهنه آفرینش چنان گسترده است که هیچ چیزی را نمی‌توان جدا از حق دانست و برای آن وجودی مستقل تصور کرد. در این‌جا خدا به صورتی فوق صورت، نامتشخص و ناانسان‌وار معرفی می‌شود که از آن به منزله و متعالی تعبیر می‌کنیم. با این توصیف، آن‌چه در جهان وجود دارد و جریان می‌یابد امور از قبل طراحی شده از نوع و مدل مانوس برای آدمیان نیست، و لزومی ندارد که در پس هر روی‌داد یا حادثه‌ای دلیل، علت و حتی حکمتی وجود داشته باشد، زیرا دلیل و علت و حکمت همه مفاهیمی متعلق به عالم ادراکی آدمیان‌اند، و امر الهی فراتر از تمام این موازین و معیارها قرار دارد.

مکانیک کوانتوم نیز طراحی هوشمند جهان را که هر حادثه تابع قانون و قاعده‌ای مشخص باشد نفی می‌کند و نظم و بی‌نظمی را دیوار به دیوار دانسته و تصادف و علیت را دو پدیده در هم تنیده می‌داند. بر اساس دیدگاه کوانتومی جهان هستی صحنه تجلی امکان‌های بی‌شماری است که از قواعد شناخته شده‌ای پیروی نمی‌کنند، و نمی‌توان توقع داشت که آن‌چه در آن رخ می‌دهد لزوماً متکی به قاعده‌ای ثابت، اراده‌ای آشکار و یا برنامه‌ای از قبل سنجیده باشد، بلکه بر اساس این دیدگاه، به همان پیمانانه که نظم و قاعده در جهان وجود دارد به همان پیمانانه بی‌نظمی و بی‌قاعدگی نیز، در سراسر کاینات، وجود دارد.

حال، طبق دیدگاه سوم، وبای کرونا نتیجه فعل و انفعالات طبیعی است، نه نتیجه گناه آدمیان، هر چند که می‌تواند نتیجه خطای آنان باشد از نظر نحوه استفاده از منابع طبیعی و قرار گرفتن در معرض خطرات طبیعی. قوانین جهان، یا سنت‌های الهی، به شکل امکان‌های متعدد کوانتومی جریان دارد، و آدمی با قرار گرفتن در معرض برخی از آن‌ها دچار آسیب می‌شود، همچنان‌که با استفاده از برخی امکان‌های دیگر می‌تواند راهی به دفع آسیب یا وقایه از آن‌ها پیدا کند.

این‌که کدام یک از سه دیدگاه یاد شده معقول‌تر و پذیرفتنی‌تر به نظر برسد، خواننده خود باید داوری کند. اما در باره دیدگاه اشعری-سلفی دست کم می‌توان گفت که بسیار سطحی‌اندیشانه است، زیرا اولاً مومن و مسلمان را مترادف هم قرار داده است، و در این باره جداگانه می‌توان بحث کرد، و ثانیاً عدالت الهی را به هیچ انگاشته است، زیرا از نظر آنان به محض این‌که کسی مسلمان نبود مومن نیست، و چون مومن نبود مستحق عذاب است. این دیدگاه در نظر نمی‌گیرد که انسان‌های فراوانی هستند که پیام خدا، طبق روایت مسلمانان از آن، به آنان نرسیده، و با آنان اتمام حجت نشده، و حتی بختی و فرصتی برای مواجهه با حقیقت متعالی در هیچ سطحی پیدا نکرده‌اند، اما همچنان مورد غضب و عذاب قرار می‌گیرند، و بی‌هیچ جرم و جنایتی باید شکنجه شوند. در این دیدگاه، پیش‌فرض خدایی غیر اخلاقی و بی‌اعتنا به عدل و ظلم نهفته است که خوب و بد را تفکیک نمی‌کند و پروای ظالم و مظلوم را ندارد و خشک و تر را یکجا می‌سوزاند. ریشه‌ی خشونت‌های دینی و تعصباتی که وجود دارد عمدتاً در تصور انسان‌وار از خدا، تصور سلفی و شبه سلفی، نهفته است که الهیات خون و خشونت را در میان مسلمانان پدید آورده است.

پایان